

برای آشتی با درخت

گزارش بیست و ششمین نشست نقد مخاطبان

اشاره:

بیست و ششمین نشست نقد مخاطبان کتاب ماه کودک و نوجوان، چهارشنبه ۸۴/۱/۳۱ برگزار شد. در این نشست، جمعی از دانش‌آموزان مدارس، به نقد کتاب سنفونی سبز، سروده رسول حسین‌لی، با حضور شاعر این مجموعه پرداختند. هم‌چنین خانم مهروش طهوری، به عنوان منتقد مهمان، در این جلسه حضور داشتند.

افسانه پنج رنگ» از جمله آخرین کارهای آقای حسین‌لی است که این کار هم از سوی انتشارات امیرکبیر منتشر شده. خواهش می‌کنم که توضیحات بیشتر را خود آقای حسین‌لی بدهند.

حسین‌لی: به نام خدا. من هم سلام می‌کنم به شما عزیزان و خوشامد می‌گویم. خانم صالحی لطف کردند و گفتنی‌ها را در مورد من گفتند. من از دوستان می‌خواهم هر جور که راحت هستند و بدون رودربایستی نظرشان را در مورد کتاب من بدهند. اصلاً دلم نمی‌خواهد تخفیفی به من بدهید. مسلم بدانید هر نوع انتقادی که شما بکنید، درسی برای من خواهد بود. خانم مهروش طهوری نقدی بر کار من نوشته‌اند. واقعاً سنگ تمام گذاشتند. من خانم مهروش طهوری را آدم بسیار سرسختی در کار ادبیات، داستان و شعر می‌دانم. زمانی که به من به اطلاع دادند خانم مهروش طهوری بر کتابم نقد نوشته و تعریف هم کرده‌اند، باز هم وحشت کردم. با خودم گفتم که خانم طهوری حتماً یک جاهایی به لغزش‌هایی اشاره کرده‌اند که از چشم پنهان مانده، ولی وقتی خواندم غیر از عنایت، لطف و بزرگواری چیز دیگری در این نقد ندیدم. به هر حال از ایشان سپاس گزارم.

در ضمن، شما چون از دبیرستان به این جا



کتاب‌های منتشر شده آقای حسین‌لی، هم در حوزه ترجمه و هم تألیف است که به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: مجموعه شعر «آینه‌های معلق» و «زمستان طولانی با یک گل سرخ» که هر دو در سال ۷۴ منتشر شده. «درختی که می‌خواست جنگل باشد» که از سوی انتشارات امیرکبیر، در سال ۸۲ منتشر شده و هم‌چنین «تهران زیر پاشنه آشیل»، رمانی است که نشر نی در سال ۷۷ منتشر کرده است. «باز هم

آتوسا صالحی: سلام می‌کنم به دوستان عزیز. خیلی ممنونیم از این که در اولین جلسه امسال شرکت کردید. فرا رسیدن بهار را هم به همه تبریک می‌گوییم. ان شاءالله که سال بسیار خوبی پیش رو داشته باشید. کتاب در نظر گرفته شده برای این جلسه «سنفونی سبز»، مجموعه شعری از آقای رسول حسین‌لی است که امروز در خدمت‌شان هستیم. امروز هم چنین در خدمت منتقد عزیز، خانم مهروش طهوری هستیم که ایشان هم در زمینه شعر کار می‌کنند.

و اما برای این که بیشتر با شاعر مجموعه شعری که خوانده‌اید، آشنا شوید، من توضیح مختصری در مورد ایشان می‌دهم. آقای رسول حسین‌لی، متولد سال ۱۳۲۹، در تهران هستند و فوق لیسانس تاریخ از دانشگاه تهران دارند. بیشتر فعالیت‌های‌شان در زمینه داستان، شعر و هم‌چنین در زمینه کارهای تلویزیونی، به ویژه مستندهای تلویزیونی است. ایشان همکاری با تلویزیون آموزشی را از سال ۱۳۵۳، به عنوان مجری برنامه‌های ادبیات و تاریخ شروع کردند. از سال ۱۳۵۶ هم در وزارت فرهنگ و هنر استخدام شدند به عنوان مسئول امور نویسندگان و گویندگان فیلم به کار پرداختند. در حال حاضر، گوینده و کارگردان مستندهای سینمایی تلویزیونی هستند.



فراهم کردند. ممنونم از آقای حسین لی مهربان و بزرگوار که مرا با محبت‌های خودشان شرمند کرده‌اند.

من از روزی که مجموعه سفونی سبز را دیدم و خواندم، آرزو داشتم که فرصتی دست بدهد تا بتوانم در حضور نوجوانان که مخاطبان درجه اول این اثر هستند، درباره شعرهای سپید آقای حسین لی صحبت کنم و از نظر آن‌ها با خبر شوم. البته به اعتقاد من، مخاطب برای این که بتواند با یک اثر هنری ارتباط برقرار کند و از آن لذت ببرد، نیازی به منتقد ندارد. شاید وظیفه منتقد این است که دلایل لذت بردن یا لذت نبردن مخاطب از اثر را برای هنرمند و مخاطب توضیح بدهد و تأثیرات ناخودآگاه اثر بر مخاطب را به صورت خودآگاه تحلیل کند. اگر شما به من اجازه بدهید که الآن نه به عنوان یک منتقد، بلکه به عنوان یک نوجوان نظرم را درباره سفونی سبز بگویم، می‌گویم من این کتاب را بی‌قید و شرط دوست دارم؛ کتابی که خلاف بسیاری از کتاب‌های نوجوانانه دیگر، ذوق و درک و سواد مرا دست کم نمی‌گیرد و فوق‌العاده زیبا و صادقانه است. ان شاء الله بعداً دلایل منتقدانه‌ام را هم درباره ویژگی‌های زیباشناختی اشعار آقای حسین لی می‌گویم.

صالحی: در جمع ما آقای شهرام رجب‌زاده

حسین لی: شما می‌دانید ما در شرایط سختی بزرگ شدیم و این همه اسباب‌بازی که شما در دوران کودکی از آن برخوردار بودید، ما نداشتیم و خانواده‌های ما چنین امکانی نداشتند که این چیزها را برای ما فراهم بکنند. بنابراین، فقط به ما آزادی می‌دادند که برویم بازی کنیم؛ گرگم به هوا و فوتبال و این جور بازی‌ها و بعد سن مان که بالا رفت، مجبور شدیم برای بچه‌های مان اسباب‌بازی بخریم. وقتی ما اسباب‌بازی برای بچه‌ها می‌خریدیم، با لذت این کار را می‌کردیم. برای این که خودمان هم با آن اسباب‌بازی‌ها بازی می‌کردیم؛ چون در کودکی این کار را نکرده بودیم

آمده‌اید، دلم می‌خواهد یادی بکنم از استاد آقای پرویز رضایی. ایشان دبیر ادبیات و فلسفه من در دوران دبیرستان بودند. بعد هم رئیس دبیرستان من بودند زمانی که رشته ادبی می‌خواندم در شهر گرگان. رابطه من و ایشان به قدری نزدیک بود که هم زمان که شاگرد ایشان بودم، با ایشان دوست هم بودم و این دوستی هنوز هم ادامه دارد و امروز هم ایشان لطف کردند و آمدند این جا که من تشکر می‌کنم. خیلی ممنون.

صالحی: در خدمت خانم طهوری هم هستیم. خانم طهوری از شاعران برجسته و خوب ما هستند که، هم در زمینه نوجوانان کارهای خوبی از ایشان خوانده‌ایم و هم در زمینه بزرگسال و حتماً با نقدهای ایشان هم آشنا هستید که در کتاب ماه کودک و نوجوان منتشر می‌شود. من کارهای ویرایشی هم از ایشان دیده‌ام که خیلی با دقت انجام شده و خیلی خوشحالم از این که دعوت ما را پذیرفتند و امروز در جمع ما حاضر شدند. از ایشان می‌خواهم اگر صحبتی دارند، بفرمایند.

طهوری: سلام. من خیلی خوشحالم که اجازه دارم پیش شما بنشینم و با شما صحبت کنم. همین‌طور خیلی متشکرم از دوست هنرمندم، شاعر و نویسنده خوب، خانم صالحی و دیگر دوستان کتاب ماه که این مجال را

هم حضور دارند. ایشان از شاعران برجسته نوجوانان و جزو معدود منتقدان شعر کودک و نوجوان ما هستند که خیلی جدی این کار را شروع کردند و هنوز هم دنبال می‌کنند. خُب، نظر شما دوستان را می‌شنویم.

ریحانه عظیمی: حقیقتاً از کتاب خیلی خوشم آمده. در بین مجموعه شعرهایی که به ما داده‌اند، اولین کتابی بود که واقعاً احساس کردم، برای من نوشته شده و مخاطب اصلی‌اش من هستم؛ گروه سنی دبیرستان. در مورد اسم کتاب و شعرها باید بگویم که شما عنوان‌های‌تان را عالی انتخاب می‌کنید. مثلاً عنوانی است که فکر نکنم به راحتی از یاد برود؛ به دلیل واج‌آرایی «سین». شعرها خیلی روان و راحت بیان شده. من مثل یک کتاب داستان، این مجموعه را شروع کردم و تا آخرش خواندم و آن را اصلاً کنار نگذاشتم. سه بار هم تقریباً این کتاب را خواندم و هر دفعه هم از بعد دیگری به آن نگاه می‌کردم. شما از آرایه‌هایی که من خیلی دوست دارم، یعنی تشبیه‌های خیلی جالب و واج‌آرایی، خیلی خوب استفاده کرده‌اید. من به شما تبریک می‌گویم.

فاطمه راستاد: خواندن این کتاب را با حس قشنگی شروع نکردم؛ شاید به خاطر این

آقای نسبتاً جوان‌تر تصور می‌کردم. به شما تبریک می‌گویم که چنین دل جوانی دارید. تشکر می‌کنم به خاطر این که خیلی خوب به ما یادآوری کردید که چه قدر ما آدم‌ها بد هستیم و چه قدر خودخواهیم. در مورد ساختار کتاب باید بگویم که تشبیه‌ها و استعاره و حسن تعلیل‌های خیلی عالی داشت. یک جاهایی دلیلی را برای پدیده‌ای می‌گفتید، در صورتی که اصلاً دلیل واقعی‌اش آن نیست، ولی به زیبایی بیان کرده بودید؛ به خصوص این قسمت را من خیلی دوست دارم که روند رشد درخت را با کلمه دوستی که روی آن نوشته شده، بیان کردید.

یکی هم قسمت نوشته‌بی‌نام بر سینه درخت بود: «آمدم تا ز ریشه بر کنمت عاشقت شدم.» این‌جا اوج داستان کتاب شما بود. من این جمله را هم خیلی دوست دارم: «در صف مردم خود ایستادن را». یادآوری کردید که این قدر در کار همدیگر دخالت نکنیم و هر وقت توانستیم کارهای خودمان را درست کنیم، بعد سراغ دیگران برویم. در شعر شماره هفده هم گفته‌اید: همین که فقط یک برگ از درخت تو پایین بیاید، ما می‌فهمیم پاییز است و این باد پاییزی است. دیگر نیازی نیست که هوا تغییر

حسین‌لی: خیلی متشکرم از این همه لطف. نمی‌دانم چرا این گردبادی که قرار بود به طرف من بیاید، تبدیل به نسیم شده؟ خانم راستاد، شما گفتید که با طبیعت میانه خوبی ندارید. چرا؟

راستاد: شاید دلیلش این است که خیلی در طبیعت نبوده‌ام و در شهر بزرگ شده‌ام.

حسین‌لی: ولی در دنیای شهری ما هم طبیعت وجود دارد. تهران یکی از شهرهایی است که خیلی درخت دارد و ما وقتی می‌گوییم طبیعت، در واقع به همین چیزها اشاره می‌کنیم. به اضافه این که شهر تهران، یکی از زیباترین شهرهای دنیاست. البته یک چیزی کم دارد؛ یعنی مثلاً شهر تهران یک رود بزرگ ندارد. درحالی که اکثر شهرهای بزرگ دنیا که پایتخت هستند، این را دارند. از طرفی، اکثر شهرهای بزرگ و مشهور دنیا کوه ندارند که تهران دارد و این کوه واقعاً کوه با شکوه و زیبایی است. یک مقداری لازم است که ما به طبیعت نزدیک‌تر شویم. طبیعت به نوازش انسان نیاز دارد. شاید من به نوعی در کتاب سفونی سبز، قصدم این بوده که شما را یک جوری به طبیعت نزدیک‌تر بکنم.

از من پرسیدید که این شعرها را در کجا و

حسین‌لی: من نمی‌گویم که شاعر چون وجدان بیدار اجتماع است، یعنی این که شاعر سیاسی باشد. نه، شاعر سیاسی هم به نظر من یک روزنامه نگار است. شاعر باید شاعر باشد. گاهی آن قدر مسائل جامعه حساس است که آدم را تکان می‌دهد و وقتی این اتفاق افتاد، در شعر شاعر انعکاس شاعرانه پیدا می‌کند. من معتقدم که ما، هم باید شاعر عاشق پیشه داشته باشیم، هم شاعر فیلسوف و هم شاعری که بتواند جهان پیرامون ما را با تصویر نقاشی بکند؛ مثل سهراب سپهری. به همه این‌ها نیاز داریم

که خیلی با طبیعت میانه خوبی ندارم، اما زیبایی‌هایش را هم حس کردم. زیبایی‌هایی که در همان طبیعت هست و خیلی‌ها مثل من آن زیبایی را نمی‌بینند. دوستم از قشنگی‌های کتاب گفتند و من خودم را در حدی نمی‌بینم که در مورد احساساتی که با طبیعت به این زیبایی درگیر شده، نظری بدهم. فقط یک سؤال دارم: شما این شعرها را در کجا و چه زمانی سرودید و با چه حس و حالی؟

نیلوفری: من معمولاً به کتاب شعر علاقه زیادی ندارم، ولی چون چند شعر اول این کتاب خیلی به دلم نشست، ادامه‌اش دادم. خیلی خوشم آمد و قسمت‌هایی از آن را که خیلی خوشم آمد، در دفتر خاطراتم نوشتم. تشکر می‌کنم.

عطیه جمالی: نویسنده این کتاب را یک

در چه زمانی سروده‌ام؟ حدود سه سال و نیم پیش بود که خیلی از اعضای انجمن نویسندگان کودک و نوجوان، به شمال کشور دعوت شدند از طرف سازمان جنگل‌ها و مراتع و هدف‌شان این بود که نویسندگان کودک و نوجوان، با طبیعت کشور ما بیشتر آشنا شوند و رابطه نزدیک‌تری بین طبیعت، جنگل و مرتع و... نویسندگان باشد. موقعیت خیلی خوبی بود و من هم جزء این جمع بیست - بیست و پنج نفره بودم که با مینی‌بوس رفتیم به نوشهر و چالوس و بعد هم به جنگل‌های منطقه قُرُق رامسر.

پشت رامسر، جای باصفایی است که بخشی از آن که به ارتفاعات کوه می‌رسد، آن جا محدوده قُرُق و ممنوعه اعلام شده از طرف سازمان جنگل‌ها. به هر حال، رفتیم آن بالا و

بکند. همین برگ تو کافی است. واقعاً این اغراق‌ها به دل آدمی می‌نشست. ولی با شعر شماره بیست و یکم اصلاً نتوانستم کنار بیایم خیلی سخت بود: از تو چوبه داری برپا می‌کنند تا بی‌گناهی را بردار کنند. تو در خاک ریشه می‌کنی. شاخه و برگ‌ها کتمان می‌کنند که چوبه دار بوده‌ای. نتوانستم این قسمت را بفهمم. در قسمت بیست و هفتم، خیلی زیبا تسلیم محض بودن درخت را نشان داده‌اید. در کل خیلی کار زیبایی بود. خسته نباشید.

خشایار جدی: کتاب قشنگی بود. من کتاب‌هایی را که کلمات عامیانه در آن کم به کار می‌رود، دوست دارم. ممنون.

صالحی: در خدمت آقای حسین‌لی هستیم تا صحبت‌های‌شان را در مورد نظرات شما بشنویم.



حسین‌لی: امروز با این همه تحقیقات علمی که شده، ما هنوز از بیرون منظومه شمسی اطلاع نداریم و اطلاعات مان در مورد خود منظومه شمسی هم بسیار ناقص است. در حالی که یک شاعر می‌تواند در کهکشان‌ها سفر بکند و چیزهایی را که هیچ دانشمندی نمی‌تواند ببیند با هیچ تلسکوپ‌ی، ببیند. ممکن است یک زمانی علم به آن جا برسد که بگوید کشف و شهود شاعر درست بوده. پس دنیای او وسیع است و او می‌تواند وارد همه عرصه‌ها شود

سال نگاه می‌کند. راوی این کتاب، از روی تراسی در شهر پاریس، استخری را می‌بیند که در آن‌جا دختران زیبایی هستند که آب‌تنی می‌کنند، ولی زنی که به نظر می‌رسد باید ۶۵ ساله باشد، آن‌جا ایستاده و آن دخترها را نگاه می‌کند. راوی می‌گوید، من وقتی این زن را نگاه می‌کردم، تصورم این بود که او وقتی به این دخترهای در حال آب‌تنی کردن نگاه می‌کرد، احساس یک دختر هجده ساله را داشت. بسیاری از ما در سن واقعی خودمان به سر نمی‌بریم. من یکی از آن‌ها هستم که این بلا سرم آمده. برای این که وقتی جوان بودم، احساس بزرگسالی می‌کردم و ادای آدم‌های بزرگ را درمی‌آوردم و بنابراین، آن فرصت‌ها را در واقع از دست دادم. من با دختر و پسر خودم که تقریباً هم سن و سال شما هستند، همین

کرده‌اند که اولی سنفونی سبز بود. به هر حال، من این مجموعه سنفونی سبز را که در تهران و در دو شب نوشتم، بعداً به انتشارات امیرکبیر دادم که چاپ شد و مورد لطف دوستان و شما قرار گرفت. خانم سفری که کلی تعریف کردند و من از ایشان ممنونم. خانم جمالی گفتند که تصورشان این بوده که من جوان‌تر باشم. من گاهی احساس می‌کنم که وقتی شعر می‌گویم یا چیزی می‌نویسم، بالای بیست و پنج ندارم. تصور می‌کنم بین بیست و پنج سال و سی سال هستم. البته غیر از مواقعی که در مقابل آینه قرار می‌گیرم و احساس می‌کنم که واقعاً پیر شده‌ام. یک نویسنده فرانسوی - چک که حتماً اسمش را شنیده‌اید، میلان کوندرا کتابی دارد به نام جاودانگی که در آن، از زاویه تازه‌ای به سن و

در آن‌جا درخت‌های راشی دیدیم که آن قدر عظیم و زیبا بودند که من انگار ستون‌های برپای تخت جمشید را می‌دیدم؛ یعنی برای من چنین ارزشی داشتند. آن‌جا شاید اصلاً قصد نداشتم که مجموعه‌ای بگویم به نام سنفونی سبز. درواقع شاعر یک چیزهایی را در یک جاهایی می‌بیند و در ذهنش نشست می‌کند و بعد جای دیگر، این‌ها می‌آید و نوشته می‌شود. هیچ‌کس موظف نبود برود آن‌جا و حتماً یک چیزی در مورد طبیعت بگوید. عده‌ای از دوستان ما برگشتند و بعضی از قصه‌هایی را که قبلاً نوشته بودند، یک کم به طبیعت نزدیک‌تر کردند یا مثلاً بعضی‌ها که چنین قصه‌هایی داشتند، آن‌ها را دادند به سازمان جنگل‌ها. سازمان جنگل‌ها بعد از مدتی یک نامه به انجمن نوشت و اعلام کرد سه کار را انتخاب



سارا اصلی: وقتی کتاب شما را خواندم، فهمیدم درخت مظهر آفرینش است و چیزی است مثل من انسان؛ یعنی جلوگاه خوبی‌ها و خداوند است. در بخش نهم گفتید که تو دیوار بلند حاشایی. وقتی خواندم، فکر کردم درخت که سرسبزی و میوه و همه چیزش را نشان می‌دهد، چطور می‌تواند دیوار حاشا باشد، اما وقتی قسمت دهم را خواندم که «کسانی از تو رازپوشی را آموختند»، واقعاً لذت بردم

خشایار جدی: من کتاب‌هایی را که کلمات عامیانه در آن کم به کار می‌رود، دوست دارم

منظورم این نبوده که همه کسانی که دارزده شده‌اند، بی‌گناه بوده‌اند. با بعضی جنایتکارها هم این کار را کرده‌اند، ولی طبیعت این شعر ایجاب می‌کرد که من درخت بی‌گناه را با یک بی‌گناه دیگر، جفت این‌ها را قربانی بدانم. این یک درخت است، ولی تصادفاً این درخت که با آن آدمی را اعدام کردند، در خاک ریشه می‌کند و شاخ و برگ می‌دهد و تبدیل می‌شود به یک درخت.

در شعر در صف مردم خود ایستادن هم همین صفت انسانی است که به درخت داده می‌شود و شاعر، کسی که این فضا را توصیف می‌کند، فضای جنگل را یک فضای انسانی می‌بیند. یک شاعر فرانسوی، به نام سن ژون پرس تعریفی از شعر دارد که برای من خیلی زیباست. می‌گوید: شاعر کسی است که

کودکی این کار را نکرده بودیم. گفتید که من به شما یادآوری کردم که آدم‌ها بد و خودخواه هستند. در واقع شما نخواستید انتقاد بکنید. البته، من چنین قصدی نداشتم. از نظر من، همه جور آدم داریم؛ بد، خوب، بی‌تفاوت و... یکی از دوستان گفت که نتوانسته با شعر چوبه‌دار ارتباط بگیرد.

شعر می‌گوید، از تو (یعنی درخت) چوبه‌داری برپا می‌کنند تا بی‌گناهی را بردار کنند، ولی تو با ریشه‌ها و برگ‌هایت کتمان می‌کنی که چوبه‌دار بوده‌ای. مفهومش خیلی ساده است. ممکن است الان آدم‌ها را با جرثقیل و چیزهای دیگر اعدام کنند، ولی چیزی که مرسوم بوده، این بوده که همواره از درخت خشک شده، به عنوان چوب استفاده می‌کردند برای دارزدن. من وقتی این جا گفتم بی‌گناه،

رابطه نزدیک جوانانه را دارم. اگر آن‌ها از چیزی لذت می‌برند، من هم لذت می‌برم. نه این که سعی بکنم و تظاهر بکنم که لذت می‌برم، بلکه من هم همان روحیه را پیدا می‌کنم. شما می‌دانید ما در شرایط سختی بزرگ شدیم و این همه اسباب‌بازی که شما در دوران کودکی از آن برخوردار بودید، ما نداشتیم و خانواده‌های ما چنین امکانی نداشتند که این چیزها را برای ما فراهم بکنند. بنابراین، فقط به ما آزادی می‌دادند که برویم بازی کنیم؛ گرگم به هوا و فوتبال و این جور بازی‌ها و بعد سن‌مان که بالا رفت، مجبور شدیم برای بچه‌هایمان اسباب‌بازی بخریم. وقتی ما اسباب‌بازی برای بچه‌ها می‌خریدیم، با لذت این کار را می‌کردیم. برای این که خودمان هم با آن اسباب‌بازی‌ها بازی می‌کردیم؛ چون در



عطیه جمالی: به شما تبریک می‌گویم که چنین دل جوانی دارید

پگاه پورگلدوز: شعرتان آدم را یاد اخوان ثالث می‌انداخت. البته عمق شعر اخوان را نداشت. می‌دانم هر کتابی را باید با خودش مقایسه کرد. کتاب خیلی خوبی بود. پر بود از تشخیص‌های خیلی زیبا و حس ناسیونالیستی خوب. اولش گفتید: متبرک باد صبحی که این‌گونه بر ایران زمین آغاز شود. تخیل شعری خوبی داشتید و چون آهنگ خاصی هم نداشت، می‌توانم آن را جزء شعرهای موج نو قرار بدهم

می‌نویسم. می‌نویسم، شهرام تو خوبی، ماهی، بی‌نظیری و من دوستت دارم. آقای رجب‌زاده ممکن است از این خیلی خوشش بیاید؛ برای این که تعریف رابطه من و اوست، ولی این چیزی که من نوشتم، شعر نیست، خبر است. دلیلش این است که در آن تصویر وجود ندارد. هم‌چنین، می‌توان کسی را دوست داشت و در مورد او شعر گفت. این شعر می‌تواند خصوصی باشد، اما بسیاری از شعرهای عاشقانه جهانی شده‌اند. شاعرش آن‌چنان عشق را عمیق دریافت کرده که هرکسی که عاشق است و یا عشق را می‌فهمد، این شعر را که می‌خواند، از آن لذت می‌برد.

من نمی‌گویم که شاعر چون وجدان بیدار اجتماع است، یعنی این که شاعر سیاسی باشد. نه، شاعر سیاسی هم به نظر من یک

نویسنده و شاعر انگلیسی، هاکسلی معتقد است که جهان متعلق به شاعران است، اما شاعران از آن بهره‌ای نمی‌گیرند. امروز با این همه تحقیقات علمی که شده، ما هنوز از بیرون منظومه شمسی اطلاع نداریم و اطلاعات‌مان در مورد خود منظومه شمسی هم بسیار ناقص است. در حالی که یک شاعر می‌تواند در کهکشان‌ها سفر بکند. و چیزهایی را که هیچ دانشمندی نمی‌تواند ببیند با هیچ تلسکوپ، ببیند. ممکن است یک زمانی علم به آن جا برسد که بگوید کشف شاعر و شهود شاعر درست بوده. پس دنیای او وسیع است می‌تواند وارد همه عرصه‌ها شود. در عین حال، ناگزیر است که مسائل جامعه خودش را هم ببیند. فرض کنید من که آقای شهرام رجب‌زاده شاعر را دوست دارم، برایش یک شعر

وجدان بیدار زمانه خویش باشد. یعنی شاعر کسی است که ذهن بیدارش، به عنوان وجدان بیدار در جامعه‌اش زندگی می‌کند و خیلی چیزها را می‌بیند و از آن‌ها تأثیر می‌پذیرد. نمی‌خواهم شعر را با اسلحه مقایسه بکنم، برای این که خیلی بد است، ولی بوده‌اند شاعرانی که تعهد و وظیفه اجتماعی خودشان را در هنر این دیده‌اند که شعر را کنار بگذارند و اسلحه بردارند. آن‌ها شاعر نبودند؛ آدم‌های بسیار خوبی بودند. شاید به مردم خودشان علاقه داشتند، اما شاعر نبودند و یا شاید شاعر بودند و زمانی که اسلحه شعر را گذاشتند زمین و به اسلحه گرم پناه بردند، دیگر شاعر نبودند. یک شاعر در مورد مسائل اجتماعی جامعه خودش، موظف است و باید با زبان شعر، آن‌چه را که می‌بیند، تصویر بکند.

روزنامه‌نگار است. شاعر باید شاعر باشد. گاهی آن قدر مسائل جامعه حساس است که آدم را تکان می‌دهد و وقتی این اتفاق افتاد، در شعر شاعر انعکاس شاعرانه پیدا می‌کند. من معتقدم که ما، هم باید شاعر عاشق پیشه داشته باشیم، هم شاعر فیلسوف و هم شاعری که بتواند جهان پیرامون ما را با تصویر نقاشی بکند؛ مثل سهراب سپهری. به همه این‌ها نیاز داریم. این جاده‌ای که ما داریم روی آن راه می‌رویم، جاده‌ای یک‌سویه و یک طرفه نیست.

صالحی: خیلی ممنون از آقای حسین لی. صحبت‌های‌شان خیلی زیبا بود. دوستان دیگری هم از راه رسیده‌اند و خوشحالیم که به جمع ما پیوسته‌اند. دوست داریم که نظر این عزیزان را هم بشنویم.

پگاه پورگلدوز: کتاب خیلی خوبی بود.

اول که کتاب را دیدم، یک مقداری به خاطر جلدش فکر کردم که کتاب کودکان است. به نظر من جلدش یکی از مشکلات بزرگ این کتاب بود. بعد از خواندن صفحه‌های اول، فکر

جای دیگر: به احترام تو ابرها می‌ایستند و می‌بارند. در جای دیگر، در جمله «چشمه‌های جوشان را تو سرشار می‌کنی»، فکر می‌کنم «سرشار» احتیاج به متمم دارد. سرشار از چه چیزی؟ به جرأت می‌توانم بگویم که بهترین قسمت‌ها، قسمت بیست و یکم بود که می‌گفت از تو چوبه‌دار برپا می‌کنند. به طور کلی از قسمت هجده تا بیست و یک خیلی خوب بود. قسمت بیست و هفت هم به نظرم خیلی قشنگ آمد، ولی نتوانستم با «تنها درخت است که با هر سلاحی که به سویش روی معصومانه و نجیب تسلیم می‌شود»، رابطه بگیرم. با تسلیم شدن، آن هم معصومانه و نجیب. رابطه برقرار نمی‌کنم. اصلاً تسلیم شدن چیز خوبی نیست. قسمت بیست و دوم تنها قسمتی بود که نظرم را زیاد جلب نکرد: شاید چون نتوانستم درکش کنم. به نظرم در شعرتان نمادهایی به کار برده بودید؛ مخصوصاً باد که تقریباً می‌شود گفت شخصیت خوبی نداشت. دلم می‌خواهد هدف‌تان را از زبان



خودتان بشنوم. به نظرم بعد از قسمت هفده، اگر قسمت بیست و سوم می‌آمد، بهتر بود؛ یعنی پاییز در ادامه پاییز می‌آمد.

سارا اصلی: وقتی کتاب را باز کردم، چیزی دیدم که در هیچ کتابی ندیده بودم و این از همه برایم جالب‌تر بود. وقتی کتاب شما را خواندم، فهمیدم درخت مظهر آفرینش است و چیزی است مثل من انسان؛ یعنی جلوگاه خوبی‌ها و خداوند است. در بخش نهم گفتید که تو دیوار بلند حاشایی. وقتی خواندم، فکر کردم درخت که سرسبزی و میوه و همه چیزش را نشان می‌دهد، چطور می‌تواند دیوار حاشا باشد، اما وقتی قسمت دهم را خواندم که «کسانی از تو رازپوشی را آموختند»، واقعاً لذت بردم. به چیزی که هیچ وقت فکر نمی‌کردم،

توجه کردم و لذت بردم. یکی از دوستانم به نام نگار لطف که این جا نیست، گفت به شما بگویم که قسمت جنگل‌های ایستاده مرده، واقعاً عالی بود. او می‌گفت این قسمت معرکه است؛ چون در زمستان جنگل‌ها مرده‌اند، ولی ایستاده‌اند. واقعاً قسمت‌های خیلی قشنگی داشت. البته ارتباط موضوعی در بعضی جاها کم بود. خانم لطف گفتند به شما بگویم که اگر تصویر کتاب یک مقداری متفاوت‌تر بود، بهتر بود. ممنون

مهراوه رضایی فر: ما هم اول فکر می‌کردیم با کتابی روبه‌رو هستیم که هیچ حرفی برای گفتن ندارد؛ حداقل برای من و بچه‌هایی که در سن ما هستند، اما موقعی که صفحه اولش را خواندم، اولین چیزی که به ذهنم آمد، این بود که کتاب، نوید یک تولد دوباره را می‌دهد.

از صبح شروع شد و طلوع خورشید و آخر کتاب هم همین طوری تمام می‌شود. آن موقع که از سربرافراشتن افراها و راش‌ها صحبت می‌کنید، پیام تولد دوباره به من رسید در بند ۳ اگر کلمه «عالیجناب» را برمی‌داشتید، خیلی بهتر بود. به نظرم نوعی تمسخر یا دست کم نوعی اغراق در آن بود. در همین بند، شما گفتید که: و خورشید از هر روزنی سرک می‌کشد تا خاک پای تو را بوسه‌ای زند. به عقیده من اگر درخت را در جست‌وجوی خورشید بدانیم، زیباتر است.

شما این تفکر را به من خواننده القا می‌کنید که خورشید را زیرمجموعه درخت قرار می‌دهید که این به نظر من بزرگ‌نمایی است. شما می‌توانستید حرف‌تان را جور دیگری بزنید. در بند ۴ کلمه «حضرت» را آوردید. نوشته در کل کلمات خوبی داشت، اما یک جاهایی واقعاً توی ذوق می‌زد. مثل همین عالیجناب و حضرت که می‌توانست کلمات بهتری بیاید. من عقیده دارم که مبالغه و اغراق بیش از حدی در مورد عنصر درخت کردید. به طور مثال، در بند ۴ عنوان شده که ابر به ته‌نیت درخت بارش می‌کند. به این صورت مقام و درجه ابر تنزل پیدا کرده. همه چیز زیر مجموعه درخت قرار گرفته. در بند ۹، بعضاً برای این که کلمات هم‌وزن باشد، کلماتی آورده شده که به نظر بی‌معنی می‌رسید. دیگر این که هر چه جلوتر می‌رویم، می‌بینیم که خود درخت با این همه صفات بزرگ و خوب، خودش بزرگ‌ترین قربانی است. بگذریم از این که نماد است، اما آن را بزرگ کردید و به اوج بردید و بعد خودتان آن را به پایین کشاندید.

اگر کلی نگاه کنیم، از بهترین و

کردم احتمالاً عضوی از انجمن حفاظت از محیط‌زیست هستید. بعد خیلی خوشحال شدم که نظرم تغییر کرد. شعرتان آدم را یاد اخوان ثالث می‌انداخت. البته عمق شعر اخوان را نداشت. می‌دانم هر کتابی را باید با خودش مقایسه کرد. کتاب خیلی خوبی بود. پر بود از تشخیص‌های خیلی زیبا و حس ناسیونالیستی خوب. اولش گفتید: متبرک باد صبحی که این‌گونه بر ایران زمین آغاز شود. تخیل شعری خوبی داشتید و چون آهنگ خاصی هم نداشت، می‌توانم آن را جزء شعرهای موج‌نو قرار بدهم. در یک جا مشکلی برایم پیش آمد درباره رابطه ته‌نیت و بارش. نتوانستم رابطه‌ای بین این دو برقرار کنم. آن‌جا که گفته‌اید: چتری سپید بر بالای تو می‌گذرد تا به ته‌نیت بارشی کند. یا در

مناسب‌ترین کلمات استفاده شده و خیلی جاها تزیینانه بود. آرایش کلام و لحن بسیار خوبی هم داشت. در کل، کتاب نه تحکم داشت و نه نرمی بیش از حد. خیلی راحت و روان حرف‌تان را زدید. اثر خیلی روان و کم‌عیبی بود که به موضوع خیلی خوبی هم اشاره داشت.

مؤگان خدا بنده: کتاب‌تان بد نبود. سنفونی سبز اسم قشنگی است، ولی دوست داشتم کتاب یک کم عمیق‌تر باشد در مورد درخت. به درخت نگاه قشنگی داشت، ولی تا حدودی هم آموزشی بود. من در بعضی از بخش‌های کتاب، یاد کتاب علوم ابتدایی افتادم.

همه می‌دانند که چیزهایی مثل پنجره و میز و غیره ثمره درخت است. در هر صورت، نوع بیان کتاب بد نبود و حتی می‌توان گفت که قشنگ بود. کتاب خیلی خوب شروع شد و همین باعث شد که توقعم از کتاب بالا برود. تا حالا به مظلومیت درخت فکر نکرده بودم. به این فکر

شود و برای همین، یک مقدار دچار بی‌وزنی شد، قسمت ۲۱ و ۲۳، به خصوص قسمت ۲۳ خیلی خوب بود. آخر کتاب هم می‌توانست بهتر از این تمام شود.

رضوانه عرفانی: در مورد تصویرسازی کتاب، من به شخصه از روی جلد خیلی خوشم آمد. برای این که من خیلی به دوران کودکی اهمیت می‌دهم و فکر می‌کنم این کتاب، طوری است که آدم‌های ظاهر بین نمی‌توانند درکش کنند. این کتاب خیلی جالب و عمیق به همه چیز نگاه می‌کند. این که از تولد، از سلام و از کودکی شروع می‌کند و از همان چیزهای ساده می‌رسد به همان نکته جالبی که پگاه اشاره کرد، مثل چوبه‌دار و کبریت سوخته، این خیلی به نظر من جالب است. همین که ما را یاد کودکی مان می‌اندازد و این که هر صبح یک کودکی دوباره است، جالب بود.

عطیه جمالی: اگر تصاویر کتاب غیر از این بود، باید اعتراض می‌کردیم؛ چون تصاویر با متن سازگاری کامل داشت. توصیف‌های کتاب

مهر و شش طهوری:

به نظر من این سی و چهار شعر را می‌توان یک شعر بلند به حساب آورد. هر شعر به تنهایی فرم بسیار مناسبی دارد

و از کنار هم قرار گرفتن اشعار هم فرم دیگری به وجود آمده است که انسجام خاصی به کل کتاب می‌دهد

و علاوه بر وحدت حال و هوا، این حس را به خواننده القا می‌کند که دارد ذهنیت شاعر را در یک شبانه‌روز مرور می‌کند؛

چون مجموعه با صبح شروع و با صبح تمام می‌شود

حسین لی:

من گاهی احساس می‌کنم که وقتی شعر می‌گویم یا چیزی می‌نویسم، بالای بیست و پنج ندارم.

تصور می‌کنم بین بیست و پنج سال و سی سال هستم. البته غیر از مواقعی که در مقابل آینه قرار می‌گیرم

و احساس می‌کنم که واقعاً پیر شده‌ام

استفاده از کلماتی مثل حضرت و عالیجناب. من هم می‌دانم نباید به کار برود، ولی در یک جاهایی هم می‌شود این‌ها را به کار برد. ما می‌توانیم در مورد درخت هم این را بگوییم.

شما اگر جای من بودید و آن درخت‌ها را در شمال می‌دیدید، حتماً به آن‌ها حضرت می‌گفتید. برای این که آن چنان بزرگ و ستبر و زیبا بودند که من گفتم یاد ستون‌های تخت جمشید افتادم. در بعضی جاها درخت نماد جامعه انسانی است و در بسیاری از این شعرها نشانه پیوندی است که ما با طبیعت داریم. در مورد مبالغه هم که می‌گویند، آن هم درست است. ولی مثلاً اگر از یک مقام رسمی کشور تعریف می‌کردم، به من انتقاد می‌کردید. من از چیزی دفاع می‌کنم که خیلی راحت آن را با

بسیار زنده و زیبا و تأثیرگذار بود.

حسین لی: اگر من در جایی نتوانستم چیزی را بگویم، خب من آن جا ناتوان بودم. من نباید بگویم که چرا من چنین چیزی را گفتم و دلیلش چه بوده و برای شما روشن بکنم. شعر اولاً تعبیر مختلف می‌تواند داشته باشد و هر کسی می‌تواند معنای خاص خودش را از آن بگیرد و شاعر نباید شعرش را معنا بکند. من از لطف خانم جمالی و تعریف‌شان ممنونم. از این که جسارت بیان را در دختران خودم می‌بینم که این قدر صریح به مسائل می‌پردازند و ایستادگی می‌کنند در مقابل خیلی چیزها، بسیار خوشحالم.

مسلماً به این قضیه بی‌توجه نیستم و این را خیلی مهم می‌دانم. متأسفانه، پسرهای

کرده بودم که درخت مورد ستم واقع می‌شود، ولی این کتاب، خصوصاً در بخش ۲۷، بی‌زبانی و مظلومیت درخت را خیلی قشنگ به تصویر کشیده بود.

زهرا لبافی: به نظر من کتاب جالبی بود، اما تصویر روی جلد اصلاً جالب نبود. تصاویر داخل کتاب هم اصلاً در حد بچه‌های دبیرستان نبود. اول کتاب جالب بود، ولی بعد کم‌کم نزول می‌کرد.

نغمه غفوری: یک جاهایی شعر می‌خواست وزن بگیرد، ولی دوباره دچار بی‌وزنی می‌شد. من فکر می‌کنم در ذهن‌تان چیزهایی بود که دوست داشتید بیان بکنید و از زبان شعر استفاده کردید. انگار خواستید همه آن‌ها بدون هیچ نقصی در این کتاب جا داده

اره‌های برقی می‌برند و آن هیکل عظیم را زمین می‌اندازند تا تبدیل به میز و صندلی کنند. درحالی که ما همه به چنین چیزی نیاز داریم و دل‌مان می‌خواهد که طبیعت پیرامون‌مان غنا داشته باشد.

خانم مژگان خدابنده گفتند که شعر ۲ را نمی‌پسندند و بعضی جاها هم توضیح و اصحات است و ترتیب شعرها هم درست نیست. من کاملاً به ایشان حق می‌دهم. برای این که اگر شعر ۲ را نمی‌پسندند، دلیلش این است که شعر ۲ قابل پسند نیست. البته من نظم و ترتیب خاصی برای چینش شعرها در نظر نگرفتم. تقریباً دو شب نشستیم و این مجموعه را نوشتم و همان جوری که نوشتم، همان‌طور هم دادم چاپ شد. من نظر شما را می‌پسندم و اگر شما هم چیزی را نمی‌پسندید، حتماً سلیقه‌های ما در یک جایی متفاوت است. شاید همه نتوانند با یک مجموعه ارتباط برقرار کنند، ولی از این که در مجموع اکثریت با بعضی از این‌ها ارتباط برقرار کرده‌اند یا دست کم شعر اولش را همه پسندیده‌اند. این برای من خیلی خوب است.

در خدمت خانم طهوری هستیم.

طهوری: فکر می‌کنم بهتر باشد اول درباره نکاتی که به نظر بچه‌ها رسیده است، صحبت کنیم، بعد اگر فرصتی باقی بود، نظر خودم را هم می‌گویم. در مورد موسیقی اشعار آقای حسین‌لی باید بگویم که هیچ شعری در مجموعه ایشان نیست که عاری از موسیقی باشد. هیچ پاره شعری در سنفونی سبز وجود ندارد که وقتی آن را می‌خوانید، احساس کنید که با نثر - حتی نثر شاعرانه - روبه‌رو هستید. البته همه شعرهای این کتاب ارزش موسیقایی برابر ندارند و این کاملاً طبیعی است. در بهترین مجموعه شعرهای سپیدی که تاکنون در ایران منتشر شده است، مثلاً در آثار شاملو هم این اختلاف ارزش موسیقایی اشعار وجود دارد. معمولاً بعضی از شعرهای یک مجموعه، در مقایسه با اشعار دیگر همان مجموعه، غنای موسیقایی بیشتری دارند و این مسئله از اختلاف ماهیت وزن عروضی و موسیقی ناشی می‌شود. وزن عروضی چارچوب کاملاً مشخصی دارد و دقیقاً مثل

یک شعر، موسیقی چشمگیرتر از پاره دیگر همان شعر باشد.

در مورد جوهر شاعرانگی و قدرت اشعار هم همین امر صادق است. معمولاً در یک مجموعه یا دیوان، همه شعرها به یک اندازه قوی نیستند. همه می‌دانیم که مثال‌زدنی‌ترین دیوان فارسی، دیوان حافظ است. اشعار حافظ به شکل معجزه‌آسایی قوی و باشکوه و زیبا و دور از دسترس است، اما در همین دیوان حافظ هم شعرها یکدست و همگن نیستند. مثلاً حافظ شعری دارد با ردیف «فرخ» که چندان حافظانه نیست و مثلاً شعری هم دارد با مطلع «این خرقة که من دارم در رهن شراب اولی/ وین دفتر بی‌معنی غرق می‌ناب اولی» که فوق‌العاده است؛ ولی با وجود این اختلاف سطح، ما به حافظ می‌گوییم «لسان‌الغیب». بنابراین، غیرطبیعی نیست که همه شعرهای کتاب آقای حسین‌لی هم در یک سطح نباشد و به نظر من این را نمی‌توان عیب به حساب آورد. اغراق و مبالغه‌ای هم که یکی از

حسین‌لی:

شهر تهران، یکی از زیباترین شهرهای دنیاست.

البته یک چیزی کم دارد؛ یعنی مثلاً شهر تهران یک رود بزرگ ندارد. در حالی که اکثر شهرهای بزرگ دنیا که پایتخت هستند، این را دارند.

از طرفی، اکثر شهرهای بزرگ و مشهور دنیا کوه ندارند

که تهران دارد و این کوه واقعاً کوه با شکوه و زیبایی است.

یک مقداری لازم است که ما به طبیعت نزدیک‌تر شویم.

طبیعت به نوازش انسان نیاز دارد. شاید من به نوعی

در کتاب سنفونی سبز، قصدم این بوده که شما را

یک جوری به طبیعت نزدیک‌تر بکنم



خانم طهوری هم در نقدی که نوشتند، با این شعر شروع کردند. از خانم لبافی هم ممنونم. خانم غفوری هم در مورد وزن صحبت کردند. کلاً من موزون فکر نمی‌کنم و در کارهای من اصولاً وزن وجود ندارد. خانم عرفانی از تصاویر کتاب راضی بودند. به هر حال، من از لطف همه شما متشکرم و برای من فرصت خیلی خوبی بود که در خدمت شما بودم و این نکاتی که شما گفتید، حتماً ملکه ذهنم خواهد شد و درس خواهیم گرفت برای آینده. من شما را از ذهن‌های بسیار بارور و ارزشمندی می‌دانم. به نظر من از میان شماها خیلی هنرها و استعدادها برمی‌خیزد و نسل امروز از نسل ما خیلی باهوش‌تر است.

صالحی: خیلی ممنون از توضیحات‌تان.

خط‌کش عمل می‌کند و هر جا در شعری این چارچوب شکسته شود، می‌گوییم شاعر از وزن خارج شده است. یعنی ما برای سنجش وزن یا بی‌وزنی یک شعر موزون، معیاری کاملاً مشخص داریم به نام عروض که جای اما و اگر هم ندارد. همان‌طور که وقتی با خط‌کش و به طور درست، طول کتابی را اندازه می‌گیریم و می‌بینیم ده سانتی‌متر است، کسی نمی‌تواند بگوید شاید هشت یا شاید دوازده سانت باشد. اما در مورد موسیقی مسئله‌طور دیگری است. ما برای سنجش ارزش موسیقایی اشعار سپید، معیار مشخص و دقیقی مثل عروض نداریم. بنابراین طبیعی است که در شعری موسیقی غنی‌تر از شعر دیگر به کار گرفته شود یا حتی در پاره‌ای از

دوستان‌مان به آن اشاره کردند و انگار آن را نمی‌پسندیدند، یکی از مهم‌ترین و سابقه‌دارترین صنایع ادبی فارسی و به نظر من و اکثریت فارسی‌زبانان بسیار خوشایند است. شاید ما ایرانیان به راحتی نتوانیم شعر زیبایی را مثال بزنیم که در آن مبالغه وجود نداشته باشد. در اکثریت قریب به اتفاق اشعار موفق فارسی، از شعر کلاسیک گرفته تا شعر آوانگارد، اغراق به کار گرفته می‌شود که یکی از چشمگیرترین و تأثیرگذارترین شگردهای شاعرانه ماست و راحت بگویم، اگر از شعر کهن پارسی این صنعت را بگیریم، چیزی از آن باقی نمی‌ماند. ضمناً همیشه از صنعت اغراق به نفع ممدوح استفاده می‌شود. مثلاً وقتی شاعر می‌خواهد از خاک تعریف بکند، می‌گوید خاک به خاطر

تواضعش به آسمان می‌رود و مانند خورشید می‌درخشد. یعنی برای تعریف از ممدوحش، آن را به آسمان می‌فرستد و این به معنای توهین به خورشید نیست. بنابراین، وقتی ممدوح آقای حسین‌لی درخت است، باید به نفع آن مبالغه کنند.

قبلاً هم گفته بودم که منطق شعر، منطق دودوتا چهارتایی زندگی روزمره نیست. در شعر، حس و دریافت شخصی شاعر حرف اول و آخر را می‌زند و با منطق عادی نمی‌توان آن را زیر سؤال برد. مثلاً سهراب می‌گوید: «من در این تاریکی، فکر یک بره روشن هستم که بیاید علف خستگی‌ام را بچرد». من اگر با منطق زندگی روزمره با این شعر روبه‌رو شوم، می‌توانم بپرسم مگر بره می‌تواند خستگی کسی را بچرد؟ مگر اصلاً خستگی شبیه علف است که بره آن را بچرد؟ اصلاً چرا سهراب بین این همه چیز روشن و خوب، بره را انتخاب کرده است؟ مگر خیلی چیزهای بهتر از بره در دنیا وجود ندارد؟ ببینید، به این ترتیب نمی‌توان هیچ شعری

مهروش طهوری:

در مورد موسیقی اشعار آقای حسین‌لی باید بگویم که هیچ شعری در مجموعه ایشان نیست که عاری از موسیقی باشد. هیچ پاره شعری در سنفونی سبز وجود ندارد که وقتی آن را می‌خوانید، احساس کنید که با نثر - حتی نثر شاعرانه - روبه‌رو هستید

در شعر آقای حسین‌لی باریدن باران که از آسمان به زمین می‌آید، تداعی‌کننده به خاک افتادن در برابر کسی است، به نشانه احترام

می‌آید، نشانه تواضع و فروتنی و یادآور سجده و خاکساری است. مولانا می‌گوید: «تو آسمان منی، من زمین به حیرانی».

در این‌جا زمین سمبل خاکساری است. در شعر آقای حسین‌لی هم باریدن باران که از آسمان به زمین می‌آید، تداعی‌کننده به خاک افتادن در برابر کسی است به نشانه احترام.

حالا خیلی کوتاه نکاتی را که درباره این مجموعه به ذهنم می‌رسد، می‌گویم. به نظر من این سی و چهار شعر را می‌توان یک شعر بلند به حساب آورد. هر شعر به تنهایی فرم بسیار مناسبی دارد و از کنار هم قرار گرفتن اشعار هم فرم دیگری به وجود آمده است که انسجام خاصی به کل کتاب می‌دهد و علاوه بر وحدت حال و هوا، این حس را به خواننده القا می‌کند که دارد ذهنیت شاعر را در یک شبانه‌روز مرور می‌کند؛ چون مجموعه با صبح شروع و با صبح تمام می‌شود.

کلمات در اشعار آقای حسین‌لی خاصیت منشوری دارند، یعنی غیر از این که در ارتباط با کلمات دیگر، هدف اصلی شاعر را تأمین

از تصنع و تحمیل احساس نمی‌شود. آقای حسین‌لی با این‌که فنون و شگردهای شاعرانه و ظرفیت‌های کلمه را خیلی استادانه می‌شناسند، به هیچ وجه درصدد مرعوب کردن خواننده با عبارات و ترکیبات عجیب و غریب و هنجارگریزی‌های تصنعی و تحمیلی نیستند. تازگی‌ها مد شده و بعضی از شاعران و نویسندگان آثار نوجوان برای این که بگویند مخاطبشان را دست بالا می‌گیرند، با انواع و اقسام هنجارگریزی‌های مصنوعی و آن‌چنانی و عبارات نجسب، خواننده را بمباران می‌کنند و می‌خواهند به هر قیمت ثابت کنند که مثل دیگران نیستند و چیزی می‌گویند که تا به حال کسی نگفته.

زبان آقای حسین‌لی، زبانی نجیب و آرکائیک است و آرکائیسیم باستان‌گرایی نیز طبیعی زبان ایشان است و بر آن تحمیل نشده. گاهی در این زبان هموار و نرم، با کلماتی روبه‌رو می‌شویم مثل «حضرت» و «عالی‌جناب» که دوستان‌مان هم به آن اشاره کردند. به نظر من وارد کردن ماهرانه کلماتی



از این قسم که به نظر می‌رسد به بافت کلام تعلق ندارند، سبب غافلگیری خواننده می‌شود و نوعی لذت هنری را در او به وجود می‌آورد. غافلگیر کردن مخاطب، البته اگر تصنعی نباشد و توی ذوق نخورد، یکی از شگردهای مهم هنری است که در همه هنرها از آن استفاده می‌شود. کلماتی مانند حضرت و عالی‌جناب در فرهنگ ما پیشینهٔ تنومندی دارد و با قداست و عزت پیوند خورده و در شعر آقای حسین‌لی هم خیلی خوش نشسته است. بیشتر از این وقت‌تان را نمی‌گیرم.

صالحی: از همهٔ دوستان متشکریم. همین‌طور از شاعر عزیز، آقای رسول حسین‌لی و خانم مهروش طهوری تشکر می‌کنم. ماه آینده شما را در این‌جا خواهیم دید.

می‌کنند که توصیف درخت به طور خاص و طبیعت به مفهوم عام است. به طور جانبی خوشه‌های تصویری و مفهومی دیگری هم می‌سازند. مثلاً در شعر اول مجموعه که در ستایش درخت است و در آن یادی از ایران و صبح هم شده، به مدد کلماتی مانند ناخدا، دوردست، پارو، پرچم و... فضای دریا و دریانوردی هم ساخته می‌شود و بر ذهن خواننده تأثیر می‌گذارد و اگر این تأثیر حالت خودآگاه نداشته باشد، ناخودآگاه است.

من چون نقدی هم روی این مجموعه نوشتم، نمی‌خواهم دوباره همان حرف‌ها را تکرار کنم و وقت‌تان را بگیرم. اشعار آقای حسین‌لی بسیار صادقانه است و در صلح‌طلبی و ضمیر ضد جنگ شعرهای ایشان، هیچ رنگی

را نقد کرد. این که به نظر من بره برای چریدن خستگی آدم مناسب نیست یا خستگی شبیه علف نیست، نقد نیست، یک حرف حسی است که نمی‌تواند هیچ معیاری برای نقد درست و علمی باشد. لابد خستگی سهراب سپهری شبیه علف بوده و او این‌طور حس می‌کرده و آقای حسین‌لی هم حس خیلی خاصی دربارهٔ درخت دارد و نمی‌شود از ایشان پرسید که چرا شما نسبت به درخت این حس را دارید؟ در صورتی که من شبیه شما احساس نمی‌کنم.

دوستی پرسید که چرا آقای حسین‌لی گفته‌اند: «به احترام تو ابرها می‌ایستند و می‌بارند»، «به احترام باریدن» یعنی چه؟ در فرهنگ و ادبیات ما هر چیزی که به زمین مربوط می‌شود و هر چیزی که به سوی زمین